

# تروتسکی و تروتسکیسم

نشریه شماره ۲۵  
سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان  
از انتشارات حزب کار ایران (توفان)  
بهمن ۱۳۸۶

# تروتسکی و تروتسکیسم

نشریه شماره ۲۵  
سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان  
از انتشارات حزب کار ایران (توفان)  
بهمن ۱۳۸۶

## پیشگفتار حزب کار ایران (توفان)

نشریه‌ای که از نظر خوانندگان می‌گذرد برای نخستین بار در مرداد ماه سال ۱۳۵۱ به نگارش در آمد. انتشار مجدد این اثر جالب برای نسل جوان کمونیست‌های ایرانی بسیار آموزنده است. تروتسکیسم چه در گذشته و چه در حال یک جریان ضد انقلابی و ارتجاعی و خرابکار در نهضت کمونیستی جهان بوده است. تروتسکیست‌ها به پاس مبارزه‌ی بی‌امان مارکسیست‌لنینیست‌های ایران هرگز نتوانستند در ایران پا بگیرند و بیشتر یک پدیده‌ی «اروپائی» باقی ماندند. تاریخ تروتسکیسم تاریخ یأس و سرخوردگی، دودوزه بازی، خودنمایی، انقلابی‌گری کاذب، بی‌دورنمایی، ایجاد آشفته فکری، دروغگوئی و خیانت آشکار به کمونیسم است. لنین در باره وی می‌گفت:

« تروتسکی خوش خدمت از دشمن خطرناک‌تر است، او جز گفتگوهای خصوصی (یعنی صاف و ساده غیبت و بد گوئی، که زندگی تروتسکی از آن می‌گذرد.) از هیچ جای دیگر نمی‌توانست مدارکی به دست آورد که بگوید به طور کلی تمام مارکسیست‌های لهستانی در زمره‌ی کسانی هستند که از هر مقاله‌ی روزا لوکزامبورگ طرفداری می‌نمایند، تروتسکی مارکسیست‌های لهستان را عاری از شرافت و وجدان معرفی کرده است که قادر نیستند حتی معتقدات خود و برنامه‌ی حزب خود را محترم بشمارند. ای تروتسکی خوش خدمت! ».

انتشار مجدد این نشریه برای مبارزه با تروتسکیست‌ها و تروتسکیسم که مانند ویروس در شبکه‌ی اینترنت فعالند و از آنها کاری جز خیانت و خرابکاری بر نمی‌آید برای افشاء ماهیت آنها احساس می‌شود. تروتسکیسم به شما می‌گوید از کسب قدرت سیاسی دست بردارید و در عوض در جنبش‌های کمونیستی تا تخریب کامل آنها خرابکاری کنید. تروتسکیسم که یائسه است تا کنون نتوانسته در هیچ کجای جهان از خود اثر مثبتی باقی بگذارد و در رأس جنبش انقلابی قرار گرفته و قدرت سیاسی را به کف آورد. برعکس تروتسکیست‌ها تمام تلاش خویش را در جهتی به کار می‌برند تا لنینیسم و مدافع بزرگ آن رفیق استالین را بی‌اعتبار کنند و از هیچ سند سازی و دروغی در مورد وی دست بر نمی‌دارند. جنبش کمونیستی جهانی و از جمله حزب ما بارها دروغ‌های تروتسکی را از جمله درباره‌ی

“وصیتنامه‌ی لنین” بر ملا کرده است ولی آنها به ادامه‌ی دورغ‌های خویش اصرار دارند زیرا جویای حقیقت نیستند، در پی تخریب حقیقت اند. تروتسکیست‌ها با ساختمان سوسیالیسم در شوروی مخالفند و به همین جهت چون خودشان دورنما و کارپایه‌ی روشنی ندارند جز خرابکاری کاری از دستشان بر نمی‌آید و ناچارند به رفیق استالین به منزله‌ی معمار بزرگ ساختمان سوسیالیسم حمله کنند. تروتسکیست‌ها می‌توانند خراب کنند ولی قادر به ساختمان نیستند.

## حزب کار ایران (توفان)

۶ بهمن ۱۳۸۶

۲۶ فوریه ۲۰۰۸

## پیشگفتار چاپ نخست

نشریه‌ی "تروتسکی و تروتسکیسم" نگارش یکی از رفقای سازمانی، حاوی نکات مهم مورد اختلاف میان لنین و تروتسکی و سپس میان تروتسکی و حزب بلشویک اتحاد جماهیر شوروی است که استالین در رأس آن قرار داشت. مطالعه‌ی این نشریه ماهیت تروتسکی و نظریات انحرافی او را در مسائل گوناگون و در دوره‌های تاریخی مختلف بر خواننده روشن می‌سازد. افکار تروتسکیست‌های معاصر در مجموع و در ماهیت امر با عقاید تروتسکی فرقی ندارد، تفاوت فقط در شیوه‌ی بیان است. سازمان توفان انتشار این نوشته را از لحاظ آشنائی با نظریات تروتسکی بخصوص در حال حاضر که بر آن رپیدایش رویونیسم معاصر تروتسکیست‌ها دوباره سربلند کرده اند مفید میدانند و آنرا گام دیگری در ترویج مارکسیسم - لنینیسم و دفاع از آن می‌شمارد.

مرداد ۱۳۵۱ - اوت ۱۹۷۲

## تروتسکی و تروتسکیسم

غلبه‌ی رویزیونیسم در رهبری حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و بروز آن به صورت دسیسه‌ی انتقاد از کیش شخصیت استالین که از طرف خروشچف و دیگر شاگردان مکتب وی انجام گرفت و از کنگره‌ی ۲۰ آن حزب شروع و به طور سیستماتیک ادامه یافته، حربه‌ای به دست دشمنان مارکسیسم - لنینیسم داد - تا پیروزی سوسیالیسم و دست آورده‌های آن را به زیر سؤال کشند، - تمام نیروهای مرتد از تیتویست‌های یوگسلاوی گرفته تا تروتسکیست‌ها، در ا بات مشی ضد انقلابی خود با استناد به گزارش ضد استالینی رهبری رویزیونیست شوروی به حزب کبیر لنین و استالین تاخته، خلاصه آن که یک طیف ضد استالینی از مسکو و صوفیه گرفته تا دیگر کشورهای رویزیونیستی و امپریالیستی تشکیل شده است. بیهوده نیست که تمام حملات در حول محور ضد استالینی می چرخد، زیرا با نام استالین پیروزی انقلاب اکتبر، پیروزی ساختمان سوسیالیسم در کشور شوراهای همراه است، زیرا با نام استالین پرولتاریای جهان رهبر و آموزگار خود را به یاد می آورد که در عرض سی سال بر رأس جنبش کمونیستی و اولین کشور سوسیالیستی قرار داشت.

جریان مسلکی خرده بورژوازی تروتسکیستی که به دست استالین و رهبری حزب بلشویک در سالهای ۲۷ دفن شده بود، و دیر زمانی بود که به لاشه‌های سیاسی متعفن مبدل گشته بود، مجدداً با کمک رویزیونیست‌های شوروی بزک شده و روی صحنه فرستاده شده است.

تروتسکیست‌ها برای نجات کشتی توفان زده‌ی خویش و اعاده‌ی حیثیت تروتسکی و ا بات نظرات ضد انقلابی وی به طور دیوانه وار شروع به فعالیت و تحریفات تاریخ نموده اند. منظور از تحریر این نوشته افشاء این گروه مرتد و خائن به امر انقلاب پرولتری می باشد. قبل از ورود به بحث لازم است نگاهی به آن چهره‌ای که لنین از تروتسکی ترسیم می کند بیافکنیم تا در عین حال آغازی برای برخورد سیستماتیک به بیلان فعالیت ضد انقلابی وی به شمار آید.

لنین در رساله‌ی خود موسوم به "نقض وحدت در پرده‌ی فریادهای وحدت طلبی" که در پلمیک با تروتسکی و مجله‌ی کارگری غیر فراکسیون "باربا"ی وی در سال ۱۹۱۴ نگاشته است می گوید:

« شرکت کنندگان قدیمی جنبش مارکسیسم در روسیه تروتسکی را به خوبی می شناسند و احتیاجی نیست با آنان درباره‌ی وی صحبتی شود. ولی نسل جوان کارگر او را نمی شناسند و ناچار باید گفت، او مستوره‌ی نمونه واری است از تمام آن پنج گروه ناچیز مقیم خارجه، که در واقع بین انحلال طلبان و حزب در نوسانند.

در دوران ایسکرای قدیم (۱۹۰۳-۱۹۰۱) به عمل این گونه اشخاص متزلزلی که از نزد اکونومیست‌ها به نزد طرفداران ایسکرا و از نزد ایسکرا به نزد اکونومیست‌ها می گریختند، نام "پرواز توشینو" داده شده بود (در ایام باستان در دوران اغتشاش کشور روس این نام به سپاهیان داده می شد که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر می گریختند).

وقتی ما از انحلال طلبی صحبت می کنیم جریان مسلکی معینی را مشخص می نمایم که طی سالیان دراز نشو و نما یافته و در تاریخ ۲۰ ساله‌ی مارکسیسم از ریشه با منشویسم و اکونومیسم و با سیاست طبقه‌ی معین یعنی بورژوازی مربوط است. اجرا کنندگان پرواز توشینو فقط به این علت که امروز نظرات یک فراکسیون و فردا عقاید فراکسیون دیگر را به عاریت میگیرند، خود را مافوق فراکسیون‌ها می خوانند. تروتسکی در سال‌های (۱۹۰۳-۱۹۰۱) یک ایسکرائی دو آتشف بود و ریازانوف نقش او را در کنگره‌ی سال ۱۹۰۳ نقش چماق لنین می نامید. در پایان سال ۱۹۰۳ تروتسکی یک منشویک دو آتشف می شود، یعنی از نزد ایسکرائی‌ها به نزد اکونومیست‌ها می گریزد و اعلام میدارد که بین ایسکرای قدیم و نو، دره‌ی عمیقی وجود دارد. در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۵ او از منشویک‌ها روی برمی گرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار می کند، زمانی با مارتینف اکونومیست همکاری می کند و زمانی نظریه‌ی مزخرف "انقلاب پی در پی" را اعلام می نماید. در سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ به بلشویک‌ها نزدیک می شود و در بهار ۱۹۰۷ با روزا لوکزامبورگ اعلام هم بستگی می کند. در دوران انحطاط، پس از مدت‌ها تزلزلات "غیر فراکسیونی مجدداً به طرف راست می رود و در اوت سال ۱۹۱۲ داخل بلوک انحلال طلبان می شود.

اکنون از آنها دوباره روی گردانده است ولی در ماهیت امر همان ایده‌های مبتذل آنان را تکرار می کند.

این نوع اشخاص در حکم بازمانده‌های دوره‌ها و صورت بندی‌های تاریخی دیروز هستند که در آن جنبش وسیع کارگری روسیه هنوز در

خواب بود و هر گروه ناچیز "میدان عمل وسیعی" داشت برای این که به عنوان جریان، گروه، فراکسیون و خلاصه به عنوان "نیروئی" خود نمائی کند و از اتحاد با دیگران دم بزند. نسل جوان کارگر می بایست بداند با چه کسانی سر و کار دارد، هنگامی که افرادی با ادعای مافوق تصور بر آمد می نمایند و به هیچ وجه مایل نیستند نه آن تصمیمات حزبی را که در سال ۱۹۰۸ صادر شده و روش حزب را نسبت به انحلال طلبان معین و تبیت نموده است به حساب بیاورند و نه به تجربه‌ی جنبش کارگری کنونی روسیه که وحدت اک ریت را که زمینه‌ی قبول کامل تصمیمات نامبرده به وجود آورده است، اعتنا نمایند. »

(مراجعه شود به کلیات آثار لنین به زبان انگلیسی - جلد ۲۰ - صفحات ۳۴۷ - ۳۴۶).

در واقع مبارزه‌ی تروتسکی علیه لنین و بلشویک‌ها از همان پایان کنگره‌ی دوم حزب سوسیال دمکرات روسیه شروع می شود. تروتسکی که در طول مبارزه بین بلشویک‌ها و منشویک‌ها در جریان کنگره موضع متزلزلی اختیار نموده بود، در پایان کنگره عملاً جانب منشویک‌ها را می گیرد.

کروپسکایا همسر و هم رزم لنین در کتاب خود موسوم به "یاد بودهای لنین" درباره‌ی پایان کنگره‌ی دوم و نقش تروتسکی در این رابطه می نویسد:

«اپورتونیست‌ها ماهیت امر را به علت این که آن را در شخصیت‌ها خلاصه می کردند، در نظر نمی گرفتند. تروتسکی یکی از آنان بود، او از مخالفین لنین شد. و اما ماهیت امر در این نکته بود. رفقائی که جانب لنین را گرفتند بیش از حد جدی و به اصول پای بند و برای تحقق آن در عمل می کوشیدند، اما اپورتونیست‌ها در واقع بینش مردمان بازاری را داشتند که آماده بودند به سازش و گذشت در اصول تن در دهند.»

(یادبودهای لنین - صفحه ۹۶ - چاپ انگلیسی).

بعد از کنگره‌ی دوم مارتف یکی از رهبران منشویک‌ها، رساله‌ای تحت عنوان "حکومت نظامی" نگاشته، دست به تحریف جریان کنگره‌ی دوم میزند و در آن به لنین حمله می کند - کروپسکایا در این باره می نویسد:

« تروتسکی نیز رساله‌ای تحت عنوان "گزارش هیئت نمایندگی سبیری" می‌نگارد که کپی‌های از کتاب مارتف بود - همان طور که میدانیم لنین در کتاب خود موسوم به "یک گام به پیش دو گام به پس" - جریان حقیقی کنگره را به دست می‌دهد. »  
(یاد بودهای لنین - صفحه ۱۰۲).

هیستری ضد لنین تروتسکی در این دوران به نضج کامل خود میرسد که در رساله‌ی وی به نام "وظائف سیاسی ما" تبلور خود را می‌یابد - این رساله را وی تقدیم به استادش آکسلرود، یکی از رهبران اپورتونیست می‌کند.  
در این رساله تروتسکی لنین را به تیره‌ترین رنگ‌ها می‌آراید و او را با Maximilien Robispierre مقایسه کرده می‌نویسد که Maximilien Lenin نیز روبسپیر دیگریست که برای دیکتاتوری فردی تلاش می‌کند.  
سال ۱۹۰۵ فرا میرسد. انقلاب اول روسیه آغاز می‌شود. این انقلاب تمام احزاب، گروه‌ها، فراکسیون‌ها و غیره را در بوته‌ی آزمایش تاریخی قرار می‌دهد. در این دوران تنها بلشویک‌ها برنامه و ارزیابی صحیحی از خصلت انقلاب و نیروهای تعیین کننده‌ی آن داشتند، حال آن که مشی و برنامه و ارزیابی دیگر احزاب و گروه‌ها تسلیم طلبی در عمل به عنوان محتوی و جمله بافی‌های چپ و ماجراجویی انقلابی به عنوان شکل بود. لنین درباره‌ی اینان می‌نویسد:

« ما به جای دستور العمل‌های دقیق و واضح با طرح‌های درهم و برهمی از افکار مشتی ادیب و مسوده‌های لابقرنی از نوشته‌های آنان روبرو هستیم. »  
(مراجعه شود به انتخابات لنین به فارسی - جلد اول - قسمت دوم - ص ۱۰۷).

لنین و بلشویک‌ها شعار "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" را به عنوان عاجل‌ترین وظیفه‌ی انقلاب طرح کرده، آن را قلب حکومت انقلابی موقت میدانند. تروتسکی نیز در این ایام با شعار "حکومت انقلابی کارگران، نه تزار" بر آمد می‌کند. تروتسکی در پیش‌گفتار چاپ روسی کتاب خود موسوم به "انقلاب پی در پی" درباره‌ی این شعار لنین و بلشویک‌ها می‌نویسد:



« فرمول دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان، تا اندازه‌ای زیادی دارای خصلت جبری بود. لنین این مسئله را که چه رابطه‌ی سیاسی مابین این دو شرکت کننده در تقسیم دیکتاتوری دمکراتیک وجود دارد بعداً حل نکرد. وی امکان این که دهقانان در انقلاب به وسیله‌ی یک حزب مستقل برآمد کنند (کذا) از نظر دور نمی داشت، حزب مستقلی در دو مفهوم (کذا)، یعنی نه تنها در رابطه با بورژوازی، بلکه در رابطه با پرولتاریا و در عین حال شایسته به انجام رسانیدن انقلاب دمکراتیک در وحدت با حزب پرولتاریا و در مبارزه علیه بورژوازی لیبرال. لنین حتی امکان این که حزب انقلابی دهقانان در دولت دیکتاتوری دمکراتیک اک ریت را شامل گردد جایز می شمرد. »

(مراجعه شود به کتاب "انقلاب پی در پی" نوشته‌ی تروتسکی - ص ۱۲۸ چاپ انگلیسی).

به این ترتیب تروتسکی نه تنها شعار بلشویک‌ها را تخطئه می کند بلکه با مغالطه‌های عمدی و تحریف لنین مطلب را می پیچاند.

وظایف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود - دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه‌ی گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها در آن زمان بود، همان طور که لنین می گفت "بی اعتنائی به این وظیفه در عصر انقلاب دمکراتیک، ارتجاع محض شمرده می شد". لنین درباره‌ی شعار و برنامه‌ی بلشویک‌ها درباره‌ی حکومت انقلابی موقت می نویسد:

« صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری. بنابراین در اینجا به هیچ وجه از مسئله‌ی فرضاً "به کف آوردن قدرت" به طور کلی و غیره صحبتی نمی شود زیرا موقعیت سیاسی روسیه ابداً چنین مسائلی را جزو مسائل روز قرار نمی دهد، کنگره‌ی حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نماید که فلان یا بهمان ادیب به جا یا بی جا به میان کشیده است، بلکه مسائلی را باید مطرح نماید که تحکیم شرایط زمان و بنابراین جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی می باشند. »

(لنین - منتخبات آمار فارسی ج ۱ - ق ۲ - صفحات ۱۱ و ۱۷).

تروتسکی در همان ا ر خود می نویسد:

« من علی‌هی فرمول دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان برخاستم، زیرا من کمبود (کذا)! این حقیقت را به عیان می‌دیدم. از این که چه طبقه‌ای در واقع این دیکتاتوری را اعمال می‌کند، به این صورت باز گذاشته شده است. »  
(تروتسکی - انقلاب پی در پی - ص ۱۲۸).

ولی تروتسکی که نان را به نرخ روز می‌خورد در کتاب دیگر خود موسوم به "زندگی من" می‌نویسد:

« در انقلاب ۱۹۰۵ من در کنار بلشویک‌ها قرار داشتم و متحداً با آنان مبارزه می‌کردم. »  
(مراجعه شود به کتاب زندگی من - نوشته تروتسکی - ص ۳۲۹ - چاپ انگلیسی).

معلوم نیست کسی که شعار و برنامه‌ی بلشویک‌ها را غلط می‌دانسته و علی‌هی آن به مخالفت برخاسته بود چطور با آنان متحداً در یک صف قرار گرفته و مبارزه کرده است؟!  
به رشته‌ی گسیخته‌ی شرح ماجرا باز گردیم. لنین از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان و تطابق ناگزیر منافع آنان در مورد اصلاحات دمکراتیک صحبت می‌کند، حال آن که هیچ‌گونه وجه مشترکی بین این دو طبقه نمی‌یابد.  
لنین می‌نویسد:

« یکی از اعتراضات که بر ضد شعار "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" می‌شود این است که این دیکتاتوری لازمه اش اراده واحد" است، در حالی که پرولتاریا نمی‌تواند با خرده بورژوازی اراده ی واحد داشته باشد. این اعتراضی بی پایه است زیرا بنای آن بر تفسیر مجرد و متافیزیکی اراده ی واحد گذارده شده است، اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع اراده در مسائل دموکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمی‌گردد. فراموش کردن

این موضوع به معنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی بین انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. »  
(لنین - منتخبات آ. ار به زبان فارسی - ج ۱ - ق ۲ ص ۱۰۰)

ولی تروتسکی تضادی عمیق بین منافع این دو طبقه می بیند و لذا عصاره‌ی متراکم نظریه‌ی خود را که از دیگران به عاریت گرفته، چنین بیان می‌دارد:

« تضاد در حالت یک حکومت کارگری در یک کشور عقب مانده با اک ریت جمعیت دهقانی تنها در سطح بین المللی، یعنی در عرصه‌ی انقلاب جهانی پرولتاریا قابل حل است. »  
(مراجعه شود به پیشگفتار تروتسکی برای کتاب خود موسوم به "انقلاب سال ۱۹۰۵")

به این صورت تروتسکی "انقلاب پی در پی" در سطح جهانی - که آن را به طور مکانیکی با انتقال انقلاب دمکراتیک به سوسیالیستی هم طراز می‌کند، مطرح می‌نماید. (مراجعه شود به کتاب "انقلاب پی در پی" نوشته‌ی تروتسکی ص ۲۹۷ چاپ انگلیسی).  
در واقع

« نظریه‌ی انقلاب پی در پی اولین بار به وسیله‌ی روزا لوکزامبورگ و پاروس به میان کشیده شد. بعد پاروس این نظریه را دنبال کرده آن را مقابل تز لنین قرار دادند. روزا لوکزامبورگ نیز از سال ۱۹۰۵ به بعد زیر این شعار با برنامه‌ی لنینی به مخالفت پرداخت. »  
(مراجعه شود به کلیات آ. ار استالین به زبان انگلیسی - جلد ۶ - ص ۳۹۷ هم چنین جلد ۱۳ - صفحه ی ۱۳۳).

چرا لنین با فکر "انقلاب پی در پی" به مبارزه برخاست؟ زیرا که لنین بر آن بود که از استعدادهای انقلابی دهقانان "تا آخرین جرعه" و از نیروی انقلابی آنان تا آخرین ذره برای امحاء کامل تزاریسیم، برای گذار به انقلاب سوسیالیستی استفاده شود و حال آن که هواداران - انقلاب پی در پی - نقش مهم دهقانان را در انقلاب روسیه درک نمی‌کردند، به نیروی انقلابی آنها کم بها می‌دادند، به نیرو و استعداد پرولتاریای روس که بتواند دهقانان را به دنبال خود بکشاند کم بها می‌دادند و به

این طریق امر رهائی دهقانان را از نفوذ بورژوازی، امر اتحاد دهقانان را گرد پرولتاریا دچار اشکال می گردانیدند. زیرا که لنین بر آن بود که امر انقلاب را با انتقال حکومت به پرولتاریا سرانجام بخشد و حال آن که هواداران انقلاب پی در پی می خواستند این کار را مستقیماً با حکومت پرولتاریا آغاز کنند و درک نمی کردند که به این طریق یک چیز "جزئی" مانند بقایای سرواژ را ندیده میگیرند و نیروی عظیمی مانند دهقانان روس را به حساب نمی آورند، درک نمی کردند که چنین سیاستی جز این که جلب دهقانان را به جانب کارگران کند گرداند نتیجهی دیگری ندارد. پس مبارزهی لنین با هواداران انقلاب پی در پی بر سر مسئلهی بی گسست بودن انقلاب نبود. زیرا که خود لنین از انقلاب بی گسست هواداری می کرد، بلکه بر سر مسئلهی کم بها دادن به نقش دهقانان که بزرگترین ذخیرهی پرولتاریا هستند، بر سر عدم درک سرکردگی پرولتاریا بود. ایدهی انقلاب پی در پی را نمی توان ایدهی تازهی دانست. آن را نخستین بار مارکس در پایان سالهای چهل در پیام معروف خود به اتحادیهی کمونیستها به پیش کشید. دایمیون ما فکر انقلاب پی در پی را از این مسند بیرون کشیدهاند. ولی باید متذکر شد اینان که این ایده را از مارکس اقتباس کردهاند آن را اندکی تغییر داده و ضمن تغییر "معیوب گردانیدهاند" و طوری کردند که در عمل به کار نمی آید. دست مجرب لنین لازم بود تا این اشتباه را رفع کند و فکر انقلاب بی گسست مارکس را به شکل دست نخوردهی آن برگیرد و به صورت یکی از پایههای تئوری خویش در مورد انقلاب در آورد. مارکس در پیام خود پس از شمارش خواستهای انقلابی و دمکراتیکی که کمونیستها را به تحصیل آنها فرا می خواند، دربارهی انقلاب بی گسست (پی در پی) - چنین می گوید:

« در زمانی که خرده بورژواهای دمکرات می خواهند با اجرای تعداد هر چه بیشتری از خواستهائی که در بالا ذکر شده هر چه زودتر به انقلاب خاتمه دهند، منافع ما و وظائف ما عبارت از آنست که از انقلاب پی در پی باز نایستیم تا همهی طبقاتی که کم و بیش رولتاریا هستند از حکومت بر کنار شوند، تا پرولتاریا قدرت دولتی را به دست گیرد، تا جمعیت های کارگری نه فقط در یک کشور بلکه در کلیهی ممالک پیش رفتهی دنیا چنان تکامل یابند که رقابت میان کارگران این کشورها از بین برود، تا لاقول نیروهای قاطع تولید در دست کارگران متمرکز گردد. »

(کلیات مارکس و انگلس به زبان آلمانی جلد ۷ ص ۲۴۷-۲۴۸).

« به عبارت دیگر:

(الف) - مارکس علیرغم نقشه‌های طرفداران انقلاب پی در پی هرگز بر آن نبود که امر انقلاب آلمان در سال‌های پنجاه با حکومت پرولتاری آغاز شود.

(ب) - مارکس فقط بر آن بود که امر انقلاب با قدرت دولتی پرولتاریا به سرانجام برسد، به این طریق که فراکسیون‌های بورژوازی یکی پس از دیگری قدم به قدم از رأس حکومت بر کنار گردند تا پس از حصول حکومت پرولتاریا حریق انقلاب به کلیه کشورهای سرایت داده شود و این تطابق کامل دارد با آموزش لنین و با آن چه وی در طی انقلاب ما و با تعقیب تئوری خویش در مورد انقلاب پرولتاری در شرایط امپریالیسم عملی گردانید. »

(مراجعه شود به اصول لنینیسم - ی. استالین - نشریه شماره ۸ سازمان م. ل. توفان)

شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و دوران ارتجاع استولیپینی با سراسیمگی وسیعی در صفوف اپوزیسیون سیاسی روسیه گشت. بلشویک‌ها در این دوران از حالت علنی به حالت مخفی در می‌آیند و به خوبی برای تجدید قوا برنامه ریزی می‌کنند. منشویک‌ها در این دوران در موضع تسلیم طلبی افتاده و در قالب رژیم تزاری فعالیت علنی و درخواست برای شکل قانونی آن را موعظه می‌نمایند. تروتسکی نیز به جرگه‌ی انحلال طلبان افتاده بود. در سال‌های هشت بلشویک‌ها در ژنو دست به انتشار روزنامه "پرولتاری" می‌زنند، که هنیت تحریریه‌ی آن عبارت بود از لنین، بوگدانف و اینوکتی. کروپسکایا می‌نویسد:

« هنیت تحریریه نامه‌ای به تروتسکی که در وین بسر میبرد می‌نویسد و از وی تقاضای همکاری با روزنامه را می‌نماید. تروتسکی این تقاضا را رد می‌کند زیرا او نمی‌خواست با بلشویک‌ها همکاری داشته باشد. »

(مراجعه شود به کتاب یادبودهای لنین - نوشته‌ی کروپسکایا - صفحات ۱۷۲ - ۱۷۳)

او به این قسمت چنین اضافه می‌کند:

« در سال‌های ده، روزنامه پراودا که به طور موقتی به دست انحلال طلبان و تروتسکیست‌ها افتاده بود، سیاست ضد بلشویکی مشی عمده‌ی آن بود. تروتسکی در این دوران مقاله‌ای بدون امضاء در "به پیش"، "Vorwärts" ارگان مرکزی حزب سوسیال دمکرات آلمان در رابطه با کنگره‌ای که لنینیست‌ها با پلخائف و طرفداران وی داشتند و در سال ۱۹۱۰ برگزار شده بود، می‌نویسد که در آن به بلشویک‌ها و پلخائف‌ایست‌ها حمله می‌کند و از روزنامه‌ی پراودای خود که در وین منتشر می‌شد تمجید می‌کند. لنین پلخائف و ارسکی به چاپ این مقاله در "به پیش"، "Vorwärts" شدیداً اعتراض می‌نماید. تروتسکی تلافی این را با در افتادن با روزنامه‌ی "رابوچایا گازتا" که بلشویک‌ها شروع به انتشار آن نموده بودند در آورد و اعلام داشت که این روزنامه ارگان یک گروه متعصب و تنگ نظر است. وی هم چنین یک سخنرانی در پیرامون این موضوع در کلوب وین ایراد کرد. کامنف که از طرف نشست ژانویه پلنوم بدانجا اعزام شده بود، به عنوان اعتراض از ترکیب هئیت تحریریه پراودا خارج شد. سازشگران روسی مقیم پاریس نیز به تحریک تروتسکی دست به مبارزه علیه "رابوچایا گازتا" زدند. »  
(مراجعه شود به یادبودهای لنین - ص ۲۱۱).

بلشویک‌ها می‌دیدند که بایست شالوده‌ی تشکیلات نوینی را بریزند. تشکیلاتی که دارای انضباطی آهنین و عاری از عناصر اپورتونیسم باشد. به این ترتیب بلشویک‌ها صورت یک حزب مستقل مارکسیستی را به خود می‌گیرند. به این خاطر لنین در سال ۱۹۱۲ کنفرانس بلشویک‌ها را در پراگ فرا می‌خواند. کروپسکایا همسر لنین می‌نویسد:

« از هنگامی که مسائل عملی فعالیت در روسیه محسوس گشت، این موضوع روشن شد که دیگر همکاری با گروه‌های متزلزل غیر ممکن است. اقتضاء کار پراتیک ماسک اصول حزبی که برخی از منشویک‌ها به خود زده بودند از سیمایشان برگرفت. تروتسکی "مومن" که تحت لوای "صداقت" تلاش برای آشتی دادن انحلال طلبان و بلشویک‌ها داشت سیمای خود را کاملاً نمایان ساخت، هر چه لزوم تشکیلات بهتر در روسیه محسوس می‌گشت وحدت صوری هم از هم میپاشید. »  
(کروپسکایا - ص ۲۲۴).

استالین در این رابطه چنین می نویسد:

« در سال ۱۹۱۲ لنین در پراگ برای پایه ریزی حزب مستقل بلشویکی کنفرانس بلشویک‌ها را فرا می خواند، این کنفرانس بزرگی در زندگی حزب بلشویک بود، زیرا خط فاصلی مابین بلشویک‌ها و منشویک‌ها کشید و کلیه‌ی بلشویک‌ها را در سراسر روسیه در یک حزب واحد گرد آورد و منشویک‌ها را از صفوف خود طرد نمود. در همان سال ۱۹۱۲ اتحادیه‌ی ماه اوت به کارگردانی تروتسکی یک کنفرانس منشویکی تشکیل می دهد و دست به پرووکاسیون وسیعی علیه کنفرانس بلشویک‌ها میزند و آن را یک کودتا علیه حزب سوسیال دمکرات روسیه می خواند و کارگران را تشویق به انحلال آن می نماید. کنفرانس اتحادیه ماه اوت در قطع نامه‌ی خود می گوید:

این کنفرانس اعلام میدارد که آن کنفرانس (منظور کنفرانس بلشویک‌هاست. - ی. استالین) توطئه‌ی آشکار گروهی از افراد است که با آگاهی کامل حزب را به انشعاب کشانیده‌اند و پرچم آن را غصب نموده‌اند. این کنفرانس تأیر عمیق خود را که گروهی از سازمان‌های حزبی و رفقا قربانی این نیرنگ گشته و به این وسیله باء تحمیل مشی انشعاب گرانه و غاصبانه‌ی گروه لنین شده‌اند، ابراز میدارد. کنفرانس بر آن است که کلیه‌ی سازمان‌های حزبی در روسیه و در خارج علیه‌ی کودتائی که صورت گرفته، اعتراض خواهند نمود و از شناسائی ارگان رهبری آن کنفرانس خودداری خواهند ورزید و با تمام وسائل به احیای وحدت حزب به وسیله‌ی دعوت یک کنفرانس سرتاسری حزبی خلاقانه اهتمام می ورزند (از اظهاریه‌ی اتحادیه‌ی آگوست به انترناسیونال دوم).»

(مراجعه شود به کلیات آ. ا. استالین جلد ۱۰ - ص ۳۷۱)

کروپسکایا همسر لنین درباره کنفرانس اتحادیه ماه اوت می نویسد:

« یک به اصطلاح کنفرانس حزبی تحت نظر تروتسکی در اواخر آگوست تشکیل شده، این کنفرانس بطور برجسته خصلت انحلال طلبی داشت. »

(یادبودهای لنین - نوشته کروپسکایا - ص ۲۴۲)

تروتسکی و انحلال طلبان که بلشویک‌ها را متهم به انشعاب طلبی و کودتا علیه وحدت حزب می‌کردند و برای از هم پاشیدن آنان مذبحخانه تلاش می‌نمودند، ائتلاف گروه‌های خود آنان پس از مدتی از هم پاشید. لنین درباره‌ی از هم پاشیدن ائتلاف ماه اوت تروتسکی چنین می‌نویسد:

« ولی یک وسیله‌ی دیگر خیلی مهم هم برای تحقیق صحت و حقانیت اتهامات تروتسکی درباره‌ی انشعاب طلبی وجود دارد. شما معتقدید که همانا "لنینیست‌ها" هستند که انشعاب طلبند؟ بسیار خوب فرض کنیم که حق با شماست. ولی اگر حق با شما است پس چرا تمام فراکسیون‌ها و گروه‌های دیگر امکان وحدت با انحلال طلبان را بدون "لنینیست‌ها" و بر ضد انشعاب طلبان ایت نکردند؟... اگر ما انشعاب طلبیم پس چرا شما اتحاد طلبان خودتان با انحلال طلبان متحد نشدید؟ آخر شما به این وسیله امکان وحدت و نفع آن را عمداً به کارگران نشان می‌دادید! وقایع را بیاد آوریم. در ژانویه سال ۱۹۱۲ "لنینیست‌ها"ی "انشعاب طلب" اعلام می‌کنند که حزب بدون انحلال طلبان و ضد آنها می‌باشند. در مارس سال ۱۹۱۲ تمام گروه‌ها، فراکسیون‌ها، انحلال طلبان تروتسکیست و دیگر اپورتونیست‌ها که در اوراق روسی خود و در صفحات روزنامه‌ی سوسیال دمکرات آلمانی موسوم به "Vorwärts" بر ضد این انشعاب طلبان متحد می‌شوند. همه متفقاً، یکدل و یک جهت، هم صدا و ناسزاگویان لقب "غاصب" و "اغواگر" و القاب دیگری که به همین اندازه دلنواز و محبت آمیز است، به ما می‌دهند. بسیار خوب آقایان ولی چه مانعی داشت که شما بر ضد "غاصبین" متحد می‌شدید و نمونه‌ی وحدت را به کارگران "پیشرو" نشان میدادید؟ - اگر اختلاف نظرها فقط ساخته و پرداخته و غیره‌ی "لنینیست‌ها" است و وحدت انحلال طلبان، تروتسکیست‌ها، و سایرین عملاً امکان دارد، پس چرا شما خودتان طی دو سال نمونه‌ی آن را نشان ندادید؟ - در اوت سال ۱۹۱۲ کنفرانس "اتحاد طلبان" تشکیل گردید.



بلافاصله تفرقه شروع شد، پلخانفایست‌ها مطلقاً از شرکت امتناع ورزیدند، و پریودیست‌ها شرکت کردند، ولی با اعتراض و افشای واهی بودن کلیه‌ی این بساط باز گشتند... کسانی که متحد شدند، انحلال طلبان، لتونی‌ها، تروتسکیست‌ها، قفقازی‌ها و گروه ۷ نفری بودند ولی آیا متحد شدند؟... ما همان وقت گفتیم که خیر این فقط استتار انحلال طلبی است، آیا حوادث گفته‌ی ما را تکذیب نمود؟... تجربه‌ی مخالفین ما حقانیت ما را ایت نمود، ایت نمود که کار کردن با انحلال طلبان غیر ممکن است. »  
(مراجعه شود به انتخابات آ.ار. لنین به زبان فارسی - ج ۱ - ق ۲ - صفحات ۳۰۰ - ۳۰۲ ، ۲۹۸ - ۲۹۹).

تروتسکی که از هر دست آویزی برای حمله به بلشویک‌ها استفاده می کرد، در سال‌های ۱۴ هنگامی که روزا لوکزامبورگ با برنامه‌ی بلشویک‌ها درباره‌ی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به مخالفت برمیخیزد، تروتسکی نیز از اختلاف نظری که بین این برنامه‌ی حزب سوسیال دمکرات با مارکسیست‌های لهستانی در سال ۱۹۰۳ ایجاد شده بود، ولی در سال ۱۹۰۶ که آنان رسماً وارد حزب گشتند، این برنامه‌ی حزب سوسیال دمکرات را کاملاً پذیرفتند، استفاده کرده و از طرف هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ی "باربا"ی خویش چنین می نویسد:

« مارکسیست‌های لهستان حق تعیین سرنوشت ملی را به کلی عاری از مضمون سیاسی دانسته، حذف آن را لازم می‌شمارند. »

لنین می نویسد:

« تروتسکی خوش خدمت از دشمن خطرناک‌تر است، او جز گفتگوهای خصوصی (یعنی صاف و ساده غیبت و بد گوئی، که زندگی تروتسکی از آن میگذرد.) از هیچ جای دیگر نمی توانست مدارکی به دست آورد که بگوید به طور کلی تمام مارکسیست‌های لهستانی در زمره‌ی کسانی هستند که از هر مقاله‌ی روزا لوکزامبورگ طرفداری می نمایند، تروتسکی مارکسیست‌های لهستان را عاری از شرافت و وجدان معرفی کرده است که قادر نیستند حتی معتقدات خود و برنامه‌ی حزب خود را محترم بشمارند. ای تروتسکی خوش خدمت! »

(مراجعه شود به منتخبات لنین به زبان فارسی - ج ۱ - ق ۲ ص ۴۴۱)

لنین حق داشت وقتی که می گفت:

« تروتسکی هنوز در یکی از مسائل جدی مارکسیسم هم عقیده‌ی ایتی نداشته و همیشه در شکاف این اختلاف و آن اختلاف جای گرفته و از یک طرف به طرف دیگر گریخته است. »  
(مراجعه شود به کلیات آ آر لنین به زبان انگلیسی جلد ۲۰ صفحات ۴۴۷ - ۴۴۸)

تروتسکی در این دوران گروه خود را داشت که خود را سانتریست می خوانند. استالین می نویسد:

« سانتریسم پدیده‌ای طبیعی در انترناسیونال دوم و دوره‌ی پیش از جنگ جهانی بود. در انترناسیونال دوم، راست‌روها در اک ریت قرار داشتند. دو گروه دیگر، چپ‌های بدون گیومه و سانتریست‌ها بودند. تمامی مشی سانتریست‌ها عبارت بود از آرایش اپورتونیسم راست‌روها با عبارت پردازی‌های چپ و یکی کردن چپ‌ها و راست‌ها. در آن زمان مشی چپ‌ها که در میان آنان بلشویک‌ها قلب آن بودند، عبارت بود از مبارزه‌ی قاطعانه با سانتریست‌ها به منظور جدا نمودن آنان از راست‌ها (بویژه بعد از اختتام جنگ امپریالیستی) و ارگانیزه نمودن یک انترناسیونال نوین و انقلابی که شامل عناصر خلاق پرولتری و چپ‌ها باشد. »

(مراجعه شود به کلیات آ آر استالین به زبان انگلیسی - جلد ۱۱ - ص ۲۹۴)

لنین می نویسد:

« سانتریسم عرصه‌ی عبارت پردازی‌های خیر اندیشانه‌ی خرده بورژوائی انترناسیونالیسم در گفتار و اپورتونیسم جبونانه و خوش خدمتی در برابر سوسیال شونیست‌ها در کردار است. اصل مطلب در این است

که سانتریسم به ضرورت انقلاب بر ضد دولت‌های خودی ایمان ندارد، آن را تبلیغ نمی‌کند و به مبارزه‌ی انقلابی بی‌دریغ مشغول نیست و با رذیلانه‌ترین بهانه‌هایی که طنین مافوق "مارکسیست" دارد از زیر بار این مبارزه‌ی شانه خالی می‌کند. سانتریست‌ها جامد فکرائی هستند که در شرایط قانونیت فاسد زنگ زده‌اند. »  
(مراجعه شود به تزه‌های آپریل کلیات آ.ار - جلد ۲۴ - ص ۷۶).

استالین سانتریسم را این‌طور تعریف می‌کند:

« سانتریسم یک مفهوم سیاسی است. ایدئولوژی آن عبارت است از سازش و هماهنگ ساختن منافع پرولتاریا با منافع خرده بورژوازی در یک حزب واحد، این ایدئولوژی با لنینیسم بیگانه و با آن مغایرت دارد. »  
(کلیات استالین جلد ۱۱ ص ۲۹۳).

کروپسکایا در این باره می‌نویسد:

« تروتسکی سعی در سازش و وحدت با انترناسیونال دوم داشت، در سال ۱۹۱۶ لنین به اهمیت ایجاد انترناسیونال سوم رسید و خطوط آن را مشخص کرد، لزوم این عمل و قطع رابطه با انترناسیونال دوم بویژه در روسیه حس می‌شد که هر چه زودتر می‌بایست با سازشکاران و جناح آگوست قطع رابطه شود. افرادی نظیر تروتسکی نمی‌فهمیدند، درک نمی‌کردند که هر فکری در آن زمان برای سازش و وحدت غیرقابل تصور بود. »  
(یاد بوذهای لنین نوشته کروپسکایا - ص ۳۳۴).

این دو دلی، این تزلزل، این نوسان را تروتسکی در کتاب خود موسوم به "زندگی من" با قیافه‌ی حق به جانبی چنین توصیف می‌کند:

« من امیدوار بودم منشویک‌ها را به طرف چپ بکشانم و کوشش‌های چندی برای اتحاد (کذا)! در حزب نمودم. این امیدواری من تا زمان جنگ طول کشید ولی بالاخره من از منشویک‌ها کاملاً مایوس گشتم. »

(زندگی من نوشته تروتسکی صفحه ۳۲۹ چاپ انگلیسی).

با وارد شدن سرمایه‌داری شکوفان یعنی سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد به مرحله‌ی انحصاری و امپریالیستی و آغاز جنگ جهانی اول، یعنی آن جنگ امپریالیستی، غارتگرانه، غاصبانه و راهزنانه، که برای تقسیم جهان صورت گرفت، لزوم تجدید نظر در برخی از احکام، مارکسیسم را لازم گردانید. طبق نظر مارکس و انگلس که در دوران سرمایه‌داری ماقبل امپریالیستی می‌زیستند، انقلاب پرولتری در کشوری آغاز می‌شود که در آنجا پرولتاریا از لحاظ کمیت برتر از کشورهای دیگر باشد، به عبارت دیگر از لحاظ صنعتی پیشرفته‌تر باشد، به عنوان مثال انگلستان در نظر بود، در عین حال انقلاب پرولتری سطح جهانی را در بر می‌گیرد.

انگلس در اثر خود موسوم به "اصول کمونیسم" که در سال ۱۸۴۷ نوشته است مسئله‌ی امکان‌ناپذیری پیروزی سوسیالیسم را بدین صورت مطرح نمود:

« آیا این انقلاب (یعنی انقلاب پرولتری - نگارنده) می‌تواند در یک کشور به تنهایی وقوع یابد. »

و جواب می‌دهد:

« خیر. زیرا صنعت بزرگ به وسیله‌ی این حقیقت که بازار جهانی را ایجاد نموده، تمام ملل روی زمین به خصوص ملل متمدنه را بقدری به یکدیگر نزدیک کرده است که هر کدام وابسته به آن چیزی میباشند که برای دیگری رخ می‌دهد، حتی بیش از این در کلیه‌ی کشورهای راقیه تکامل اجتماعی به آن سطحی هم طراز گشته که در تمامی آنان بورژوازی و پرولتاریا به دو طبقه تعیین‌کننده‌ی اجتماعی مبدل گشته‌اند و مبارزه بین این دو طبقه، مبارزه‌ی اصلی عصر ما شده است. بنابراین انقلاب کمونیستی به طور ساده یک انقلاب ملی نتواند بود، بلکه در یک زمان (به مفهوم وسیع کلمه - نگارنده) در کلیه‌ی کشورهای راقیه صورت می‌گیرد، یعنی لااقل در انگلستان، آمریکا، فرانسه، آلمان در هر یک از این کشورها انقلاب می‌تواند تندتر یا کندتر رشد یابد که این خود وابسته به آن است که کدام یک از لحاظ صنعتی پیشرفته‌تر می‌باشند، یعنی هر چه اندوخت روت بیشتر باشد، هر چه قوای مولده

عظیم تر باشد، انقلاب در آن کشور سریع تر انجام می گیرد، بنابراین انقلاب کمونیستی به عنوان مثال در آلمان کندتر و دشوارتر، در حالی که در انگلستان به سرعت و آسان تر به حصول میرسد. هم چنین این انقلاب تأیر عظیمی بر روی دیگر کشورهای جهان خواهد گذارد و کاملاً سیر قبلی تکامل را به میزان وسیعی تسریع خواهد نمود. این یک انقلاب جهانی است و بنابراین یک سطح جهانی را شامل می گردد. »  
(مراجعه شود به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان آلمانی - جلد ۴ - قسمت اول صفحه ۳۷۳).

صحیح است که حتی لنین در سالهای پنج به این امر پای بند بود. او در دو تاکتیک می نویسد:

« پیروزی کامل سوسیالیسم دمکراسی در انقلاب دمکراتیک یعنی دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان به ما امکان خواهد داد، اروپا را بر انگیزیم و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از این که یوغ بورژوازی را از گردن خود به دور افکنده به نوبه‌ی خود در انجام انقلاب سوسیالیستی به ما کمک خواهد کرد. »  
(لنین منتخبات آثار فارسی - ج ۱ - ق ۲ - صفحه ۹۷).

همان طور که ذکر شد این حکم کلاسیک‌ها با شرایط دوران سرمایه‌داری انحصاری تطابق نمی نمود، لنین این حکم مارکس و انگلس را در قالب جدید تصحیح نمود.

لنین به آن اصل مارکس و انگلس که می گفتند: آموزش ما دگم نیست بلکه راهنمای عمل است، کاملاً وفادار بود، زیرا مارکسیسم اصول جامدی نیست که بر زندگی و واقعیت تحمیل شود، بلکه از خود زندگی و واقعیت جنبان و متغیر آن برمی خیزد. لنین در سال ۱۹۱۵ تضاد ناموزونی تکامل سرمایه‌داری را کشف نموده و در رساله‌ی خود موسوم به درباره‌ی شعار کشورهای متحده‌ی اروپا چنین نوشت:

« ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی، قانون بی چون و چرای سرمایه‌داریست. از اینجا نتیجه می شود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در

معدودی از کشورها، یا حتی در یک کشور جداگانه‌ی سرمایه‌داری ممکن است. »

(مراجعه شود به انتخابات آ. ا. لنین به زبان فارسی - ج ۱ - ق ۲ - صفحه ۴۸۷).

استالین می نویسد:

« جبهه‌ی سرمایه‌داری در جایی شکافته می شود که زنجیر امپریالیسم از همه جا سست تر باشد. »  
(استالین - جلد ۶ صفحه ۱۰۰).

تروتسکی در سال ۱۹۱۵ در جواب به تز لنینیستی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد، چنین نوشت:

« تنها استدلال تاریخی کم و بیش مشخص که علیه‌ی شعار کشورهای متحدی اروپا پیش کشیده شده در روزنامه‌ی سوئیسی "سوسیال دمکرات" (سوسیال دمکرات در آن زمان ارگان مرکزی بلشویک‌ها بود که مقاله‌ی نامبرده‌ی لنین برای اولین بار در آن به چاپ رسیده بود - ی. استالین) در جمله‌ی زیرین فرموله شده است:

"ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی، قانون بی چون و چرای سرمایه‌داری است" از این جمله، سوسیال دمکرات نتیجه می گیرد که پیروزی سوسیالیستی در کشور واحد امکان پذیر است و بنابراین دلیلی برای به وجود آوردن دیکتاتوری پرولتاریا در هر کشور جداگانه که موکول به ایجاد کشورهای متحدی اروپا می گردد نیست. این که تکامل سرمایه‌داری در کشورهای مختلف ناموزون است، مطلقاً استدلال غیر قابل بدی است اما این ناموزونی در خود به منتها درجه ناموزونی همراه دارد. سطح سرمایه‌داری بریتانیا، اطریش، آلمان و فرانسه با یک دیگر یکسان نیست ولی در مقایسه با آفریقا و آسیا، این کشورها به عنوان سرمایه‌داری اروپا بر آمد می کنند که برای انقلاب اجتماعی رشد کافی نموده‌اند. این که هیچ کشوری نمی بایست در مبارزه‌ی خود منتظر سایرین شود فکر خامی است. که فقط مفید به حال تعویض جنبش بین

المللی با دفع الوقت نمودن آنست. بدون منتظر شدن سایرین ما شروع به ادامه‌ی مبارزه به طور ملی می‌کنیم. با اطمینان کامل به این که پیش قدمی ما محرکی در مبارزه‌ی کشورهای دیگر می‌گردد. اما اگر آنان به مبارزه دست نزنند. بیهوده خواهد بود اگر تصور شود همان طور که تجارب تاریخی و ملاحظات تئوریک تصدیق مینمایند که ملاً روسیه‌ی انقلابی می‌تواند در مقابل اروپای محافظه کار تاب بیاورد یا آلمان سوسیالیستی می‌تواند به طور منفرد در جهان سرمایه‌داری به موجودیت خویش ادامه دهد. »

(پیش‌گفتار تروتسکی برای رساله‌ی خود موسوم به "برنامه صلح" - نقل شده از کلیات آثار استالین به زبان انگلیسی - جلد ۸ ص ۲۶۷).

این جمله بافی تروتسکی در حقیقت فقط برگ ساطری برای اپورتونیزم علاج ناپذیری وی بود - اپورتونیزم همیشه به معنی انکار مستقیم تئوری مارکسیستی و یا احکام و نتایجی از آن نیست. چه بسا اپورتونیزم با این شکل ظهور می‌کند که به احکامی از مارکسیسم که دیگر کهنه شده در آویخته و آن را مبدل به دگم دلخواه خویش می‌سازد. تا این که بدین وسیله مارکسیسم را از ادامه‌ی رشد خود باز دارد. به عبارت دیگر، رشد جنبش انقلابی پرولتاریا را نیز مانع گردد. تروتسکی در کتاب خود موسوم به "انقلابی که به آن خیانت شد" به این صورت مارکسیسم را به مسخره می‌گیرد. وی می‌نویسد:

« با گفتن این که مارکس و انگلس ابداً تصور بازرگانی - انحصاری خارجی را نمی‌کردند، به معنی گفتن این است که بگوئیم آنان ابداً تصور انقلاب سوسیالیستی را نمی‌کردند. »  
(مراجعه شود به کتاب "انقلابی که به آن خیانت شد" صفحه‌ی ۲۹۴ - چاپ انگلیسی).

انقلاب دوم روسیه در فوریه سال ۱۹۱۷ طومار سلسله‌ی رومانف‌ها را در هم پیچید، با وجود آمدن قدرت دوگانه، افشاگری بلشویک‌ها از منشویک‌ها و اس‌ارها که در راس حکومت قرار گرفته بودند، در شرایط جدید شروع شده حکومت از آن جهت به دست منشویک‌ها و اس‌ارها افتاد، که روسیه کشوری بود خرده بورژوائی و اک ریت دهقانان زیر نفوذ این احزاب خرده بورژوازی، یعنی اس‌ارها و منشویک‌ها قرار داشتند. لازم بود در عمل دهقانان و خرده بورژوازی شهری به

نالایقی این احزاب خرده بورژوازی با تجربه‌ی خویش پی برند، به این طریق انقلاب برضد تزاریسیم به انقلاب بر ضد امپریالیسم و به انقلاب پرولتری نزدیک می شد و می بایست ضمن رشد خود به آن مبدل گردد.

در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ تروتسکی به حزب بلشویک رو آورد و اعلام داشت که تمام نظریات انقلابی بلشویک‌ها را می پذیرد. حزب طبقه‌ی کارگر و از آن جمله حزب بلشویک در برخورد با افراد از یک طرف مصالح عمومی حزب را در نظر می گیرد و از طرف دیگر تا آنجا که امکان دارد به افراد در تصحیح اشتباهات خود کمک می کند. بر همین اساس حزب بلشویک، تروتسکی را به صفوف خود وارد کرد و حتی او را در ترکیب کمیته‌ی مرکزی داخل نمود. با وجود اختلاف نظر او در گذشته با حزب بلشویک، وی تصمیمات حزب را پیروی می کرد و در عین حال منتظر موقعیت مساعدی برای خود بود.

پس از پیروزی انقلاب کبیر، کشور نوجوان شوراهای که از طرف دشمنان داخلی و خارجی مورد تهاجم بود، می بایستی به طور موقت در مقابل دشمن نیرومند یعنی امپریالیسم لجام گسیخته‌ی آلمان که حیات وی را مورد تهدید جدی قرار می داد عقب نشینی کند. صلح برست - لیتوفسک که حاوی این یگانه مشی صحیح بود، از طرف لنین طرح گردید. اس‌ارهای چپ و منشویک‌ها و افرادی از کمیته‌ی مرکزی از جمله تروتسکی و دیگران این عمل را خیانت به منافع حکومت شوراهای می خواندند.

تأخیر قرار داد صلح با آلمان و تعرض امپریالیسم آلمان در تمام جبهه‌ها که هر روز سرزمین‌های دیگری را می‌گرفت صحت مشی لنین و استالین را به بوت رسانید.

کروپسکایا می نویسد:

« تروتسکی درک نمی کرد چطور می بایست جمهوری شوراهای را از جنگ هر چه سریع تر خارج کرد. حتی هنگامی که بعد از تأخیر و دودلی کمیته‌ی مرکزی، آلمان به تعرض پردامنه‌ای دست زد و شهرها را یکی پس از دیگری می گرفت، تروتسکی به تصمیم آغاز مذاکره صلح با امپریالیسم آلمان رای ممتنع داد و مسئولیت هر آن چیزی که بعداً اتفاق خواهد افتاد، از گردن خود برگرفت. »  
(یابوهای لنین - صفحه ۴۴۷).



حتی تروتسکی بعد از این که از طرف کمیته‌ی مرکزی در رأس هیئتی برای قرار داد صلح به برست - لیتوفسک اعزام می شود، عملاً مذاکرات را بی نتیجه گذارده و مراجعت می نماید. تروتسکی به خیال خود منتظر انقلاب جهانی بود، این عمل تروتسکی برای حکومت نوجوان شوراه‌ها به از دست دادن نواحی دیگری تمام شد. لنین با اشاره به این که:

« مانند قمار بازان با مسائل حیاتی انقلاب ریسک نمودن، باء نابودی شرایط واقعی می گردد. »  
(لنین کلیات آ بار جلد ۲۷ ص ۷۹-۸۰) تروتسکی را به چوب بست.

پس از پیروزی کامل در جنگ داخلی، کمیته‌ی مرکزی کمونیسم جنگی را به نپ (سیاست اقتصادی نوین) تغییر داد تا برای شالوده ریزی صنعتی کشور پایه‌های مادی فراهم نماید. طبق تعریف استالین، نپ عبارت بود از:

« آزادی داد و ستد در حدود معین و در قالب معین به شرط تأمین نقش تنظیم کننده‌ی دولت در بازار. »  
(استالین کلیات آ بار - جلد ۷ ص ۳۷۴).

بر عکس تروتسکی که به مکانیسم مبارزه‌ی طبقاتی و پروسه‌ی انتقالی به سیاست اقتصادی نوین پی نمی برد - دچار آشفته فکری بود و بر آن بود که نمی بایست رژیم سخت کمونیسم جنگی را سست نمود، برعکس می بایست "پیچ و مهره‌ها" را باز هم سفت تر کرد، برخی دیگر را عقیده بر این بود که حزب و دولت باید در امر برقرار نمودن اقتصاد ملی، خود را کنار بکشد و این کار تماماً به دست اتحادیه‌های کارگری سپرده شود. هر چند در آن موقع مسئله‌ی نقش اتحادیه‌های کارگری مسئله‌ی عمده‌ی سیاست حزب نبود، ولی مباد ه از مسئله نقش اتحادیه‌های کارگران شروع شد.

« محرک مباد ه و مبارزه علیه لنین و اک ریت لنینیست کمیته‌ی مرکزی، تروتسکی بود، او مایل بود وضعیت را مغشوش گرداند و در آغاز نوامبر سال ۱۹۲۰ در جلسه‌ای نمایندگان کمونیست پنجمین کنفرانس اتحادیه‌های کارگران سراسر روسیه با شعار "سفت کردن پیچ و

مهره‌ها" و تکاندن اتحادیه‌های کارگری سخن راند. تروتسکی بی درنگ دولتی کردن اتحادیه‌های کارگران را درخواست کرد. وی علیه شیوهی اقتناع توده‌های کارگران بود. او طرفدار این بود که در اتحادیه‌های کارگران نیز اصول نظامی اجراء شود، تروتسکی علیه توسعهی دموکراسی در اتحادیه‌های کارگری و علیه انتخابی بودن مقامات اتحادیه‌های کارگران بود. به جای شیوهی اقتناع که بدون آن فعالیت سازمان‌های کارگری غیر ممکن است، تروتسکیست‌ها روش خشک و خالی و اعمال جبر و فرمان روائی صرف را پیشنهاد می کردند.

در کنگره‌ی دهم حزب در سال ۱۹۲۱ کنگره مباحثه درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری را ترازبندی کرد و با اکثریت به تمام آراء، زمینه‌ی ایدئولوژی لنین را تصویب نمود. «

(مراجعه شود به تاریخ مختصر ح. ک. ا. ج. ش. (ب) - فصل نهم).

در دوران بیماری و سپس مرگ لنین حملات تروتسکی و هواداران وی به حزب و کمیته‌ی مرکزی آن هر روز شدیدتر می گشت. مرگ لنین تقریباً مقارن بود با پایان دوره‌ی تعرض انقلاب اروپا. این وظیفه بر دوش استالین و دیگر شاگردان برجسته‌ی لنین گذارده شد، که نخستین دولت پرولتاریائی را در لحظه‌ای رهبری کنند که آن دولت در عرصه‌ی جهانی در انفراد افتاده بود. در شرایطی که پایگاه مهمی برای ساختمان سوسیالیسم وجود نداشت. این که ضعیف‌ترین حلقه‌ی زنجیر سرمایه‌داری گسسته شده بود در عین حال نقطه‌ی ضعیفی برای خود انقلاب هم بود. لنین می گفت:

« هر کشور عقب مانده چون حریفش پوسیده است، چون بورژوازی آن بدون سازمان است، به آسانی می تواند کار را آغاز کند، ولی برای این که پیشرفت یابد، صد مرتبه بیشتر باید بصارت داشته باشد، صد هزار مرتبه بیشتر باید مراقبت کند و بردباری به خرج دهد، در اروپای غربی وضع طور دیگر است. در آنجا آغاز کار بسیار دشوارتر است ولی پیشرفت بسیار آسان تر است. انقلاب در کشورهای عقب مانده‌ای که حوادث تا حدود زیادی در آن عقب ماندگی آن کشور، برای مدت کوتاهی و طبیعتاً در مسائل فرعی، آن را جلوتر از سایر کشورها قرار

داده است، طبیعتاً و ضرورتاً دشوارترین، پر رنج‌ترین و در آینده نزدیک نارضایتبخش‌ترین لحظات خود را خواهد دید. »  
(مراجعه شود به کلیات لنین، سخنرانی درباره‌ی وظائف مبرم حکومت شوروی - جلد ۲۳).

جبهه‌ی اقتصادی از جبهه‌ی جنگ داخلی تقریباً خطرناک‌تر و از هر حیث بغرنج‌تر بود. این واقعیت است که انقلاب آلمان نه به پیروزی پرولتاریا، بلکه به پیروزی بورژوازی منجر شد. و این امر به امید کمک مستقیم انقلابی که از جانب اروپا انتظار می‌رفت خاتمه داد. نپ به نجات کشور از گرسنگی کمک کرد. ولی نتوانست مسئله‌ی سرمایه‌گذاری در ساختمان صنایع بزرگ ماشین‌سازی را که بدون آن سوسیالیسم ساخته نمی‌شد حل کند، می‌بایست سوسیالیسم را علی‌الاصول با منافع داخلی کشور ساخت. پایه‌ی مادی ساختمان سوسیالیسم را می‌بایست کشاورزی قرار داد. ولی گذار از کشاورزی به سوسیالیسم با دشواری‌های سیاسی و سازمانی بسیار بزرگی همراه بود. در چنین شرایطی، فقط سازمانی پولادین، فقط هوشیاری و کنترل سخت، انضباط سخت در کار می‌توانست انقلاب سوسیالیستی را نجات دهد. درست همین جریان در عرصه‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیک روی داد.

بار دیگر به این نکته باید توجه کرد، که تحقق انقلاب پرولتری در روسیه از آن جهت تأمین شد که خرده بورژوازی در لحظه‌ی معینی پس از آن که متوجه شد، طریق بورژوائی در اجرای وظائف حیاتی مبرم به نتیجه نمی‌رسد، به پرولتاریا روی آورد و عملاً به نالایقی سیاسی خویش اعتراف کرد. کلمه‌ی روی آورد - اصطلاحی است که لنین به کار برده است. خرده بورژوازی که به پرولتاریا روی آورد، مانند آن آدم ضعیفی بود که در لحظه‌ی خطر به کلی تابع آدم قوی‌تر می‌شود و همین که خطر گذشت شروع می‌کند به لاف زدن و پیروزی را به خود نسبت دادن. خرده بورژوازی نیز بلافاصله پس از آن که تزاریسیم و بورژوازی بزرگ ساقط گشتند، نیرومند و پرتوقع شده، در عین حال از آنجا که اعصاب ناتوان داشت، پیروزی سوسیالیسم را فقط به آن شکل می‌فهمید که اروپای شورشی به پشتیبانی شیفته وار از روسیه بپردازد.

آن گاه که امید به انقلاب جهانی برباد رفت و مسلم گردید که سوسیالیسم را باید با نیروهای خود ساخت، آخرین شور و شوق انقلابی ایدئولوگ‌های خرده بورژوا یک باره خاموش شد و رابطه‌ی آنها با بلشویک‌ها قطع گردید. در این لحظه بدگمانی‌های معنی‌دار و روشن بینانه‌ای آغاز گردید. فریادهائی برای نجات حداقل بخشی از پیروزی‌های انقلاب از طریق تسلیم در برابر امپریالیسم اروپا به

گوش می رسید. خلاصه آن که جریانی از پرگویان براه افتاد که می خواستند بزدلی خرده بورژوازی خویش را به این وسیله بپوشانند. بی شک بهترین سلاح عوام فریبان خرده بورژوازی آن زمان عبارت بود از "دمکراسی" و "خطاب به توده‌ها" (مراجعه شود به نشریه‌ی شماره ۴ توفان) آنان قرارهای کنگره‌ی دهم را که هر گونه فراكسیون و دسته بندی را قدغن نموده بود، زیر پا گذارده و پلاتفرم ضد انقلابی خود را به وجود آورده بودند و برای توجیه این امر از دمکراسی درون حزبی صحبت می راندند. در حساس ترین دوران، بد های بی شمار و زائدی را به حزب تحمیل و به این ترتیب اوقات گرانبھائی را تلف نمودند.

لنین تاکید میکرد که حزب مجمع بد و برای گپ زدن نیست، بلکه سازمان رزمنده‌ی پرولتاریا میباشد. در کنگره‌ی دهم حزب در سال ۱۹۲۱ بود که به دستور لنین کنگره مقرر داشت که همه‌ی دسته‌های فراكسیونی بی درنگ منحل شوند و در صورت عدم اجرای تصمیم کنگره و نقض انضباط حزب، سرسختان با پس گردنی از حزب اخراج خواهند گشت. لنین می گوید:

« کسی که انضباط آهنین حزب پرولتاریا را - بویژه در دوره‌ی دیکتاتوری وی - ولو اندکی تضعیف کند عملاً به بورژوازی بر ضد پرولتاریا کمک کرده است. »  
(مراجعه شود به کلیات آ ار لنین - جلد ۲۷ - ص ۲۹۰).

استالین با در نظر داشتن این امر می گوید:

« از این اصول چنین بر می آید که وجود فراكسیون نه با وحدت حزب و نه با انضباط آهنین آن سازگار است. محتاج به ا بات نیست که وجود فراكسیون‌ها به وجود مراکز متعدد می انجامد و مراکز متعدد به معنای فقدان مرکز در حزب است. »  
(مراجعه شود به کلیات آ ار استالین - جلد ۶ - ص ۱۹۰).

ولی اپوزیسیون بدون توجه به تصمیمات کنگره و انضباط حزب از تز "مراکز متعدد یعنی عدم مرکزیت" که تزی بورژوائی و به غایت ارتجاعی و ضد انقلابی است پیروی کرده و به خوبی درک می نمود که حزب بدون دستگاه محکم حزبی و مرکزیت و رهبری نمی تواند کار و زندگی کند و کوشش بر ضد ویران نمودن آن می نمودند. آنان در اظهاریه‌های بی شمار خود بحران سخت اقتصادی و

محو حاکمیت شوروی را پیش بینی کرده، آزادی فراکسیون و دسته بندی‌ها را به عنوان یگانه راه نجات از این امر تقاضا می کردند. رفیق مائوتسه دون می آموزد که :

« برای واژگون ساختن یک قدرت سیاسی همیشه باید قبل از هر چیز افکار عمومی را آماده کرد و در عرصه‌ی ایدئولوژیک فعالیت نمود. این هم در مورد طبقه‌ی انقلابی صادق است و هم در مورد طبقه‌ی ضد انقلابی. »

(مراجعه شود به سخنرانی مائوتسه دون در دهمین پلنوم نشست دوره‌ی ک. م. ح. ک. چین.)

صحت این تز رفیق مائوتسه دون در عمل کاملاً به ابات رسیده است. اپوزیسیون به فعالیت تخریب کننده‌ی ایدئولوژیک دست زده و بدین ترتیب برای پخش افکار ضد شوروی خود زمینه چینی فراهم می نمود. این چانه زنان مغلق گوی خرده بورژوازی درون حزب در هفتمین پلنوم وسیع هئیت اجرائیه کمینترن در دسامبر ۱۹۲۶ برای تخطئه کردن ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد، این نظریه را ساخته و پرداخته‌ی استالین و تئوری من درآوردی وی خواندند، منظور این شوالیه‌های مکتب زبان بازی وقاحت از این عمل این بود که پرچم "لنینیسم" را مقابل پرچم لنینیسم حزب برای دستیابی به مقاصد ضد انقلابی خویش به اهتزاز در آرند. استالین دسیسه‌ی اینان را فاش کرده و می گوید:

« تروتسکی در نطق خود اظهار می کند که بزرگ ترین خطای استالین، تئوری امکان ساختمان سوسیالیسم وی در کشور واحد، یعنی در کشور ما است، به این ترتیب معلوم می شود که ما با تئوری لنینی ساختمان سوسیالیسم در کشورمان طرف نبوده بلکه با تئوری نامعلومی از طرف استالین روبرو هستیم، درک من از این مسئله به این صورت است، که تروتسکی از مبارزه با تئوری لنینی امتناع می ورزد. زیرا این مبارزه برای وی معامله‌ی پر خطری بشمار می رود، ولی در عین حال تصمیم می گیرد این مبارزه را به بهانه‌ی مبارزه با تئوری استالین به عمل آورد، تروتسکی به این صورت می خواهد مبارزه علیه لنینیسم را به وسیله‌ی پوشاندن این مبارزه تحت لوای مبارزه و انتقاد از تئوری استالین برای خویش تسهیل گرداند. »

(مراجعه شود به کلیات آ.ار استالین - جلد ۹ - ص ۱۲۱).

از طرف دیگر اپوزیسیون بین این دو مفهوم - یعنی پیروزی نهائی سوسیالیسم در کشور واحد با پیروزی ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد، علامت تساوی می‌گذارد، و بدین ترتیب مسئله را مغشوش می‌گرداند. استالین موكداً خاطر نشان می‌ساخت که :

« انقلابی که در یک کشور به پیروزی رسیده است، نمی‌بایست خود را به عنوان موجودی بی‌نیاز تلقی کند، بلکه وی به عنوان اهرمی برای تسریع انقلاب پرولتری در سایر کشورها بشمار می‌رود. »  
(استالین - جلد ۶ - ص ۴۱۵ - همچنین جلد ۸ - ص ۳۴۱).

این سخن پر مغز استالین دو مرحله‌ی عمده را در بر می‌گیرد:  
الف - پیروزی ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد امکان‌پذیر است. و  
ب - در عین حال پیروزی نهائی سوسیالیسم در کشور واحد وابسته به انقلاب پیروزمندانه‌ی پرولتری در سایر کشورهاست.  
وی به این قسمت چنین می‌افزاید:

« آیا حزب ما اعلام ننموده و آیا همیشه توأم با لنین اعلام ننموده، که پیروزی نهائی سوسیالیسم هنگامی امکان‌پذیر است که انقلاب سوسیالیستی در چندین کشور به پیروزی برسد؟ آیا حزب ما صد بار با تکیه روی این اصل توضیح نداده است که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور نبایستی با پیروزی کامل و نهائی آن اشتباه شود؟. »  
(مراجعه شود به کلیات آ.ار استالین - جلد ۸ - ص ۳۴۲).

در واقع قرارهای حزبی کنفرانس چهاردهم حزب منعقد در سال ۱۹۲۵ پیروزی ساختمان کامل سوسیالیسم در کشور واحد را تأکید می‌نمود. این قطع‌نامه چنین می‌گوید:

« به طور کلی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور (نه به مفهوم پیروزی نهائی) مسلماً امکان‌پذیر است. موجودیت دو سیستم اجتماعی کاملاً متفاوت به تهدید مداوم احاطه‌ی سرمایه‌داری به اشکالی نظیر:

فشار اقتصادی، مداخله‌ی مسلحانه و احیاء مجدد سرمایه‌داری امکان می‌دهد، بنابراین تضمین نهائی پیروزی سوسیالیسم - یعنی تضمین علیه احیاء سرمایه‌داری - پیروزی انقلاب سوسیالیستی در برخی از کشورها را لازم می‌گرداند. از این امر چنین بر نمی‌آید که امکان ساختمان کامل جامعه سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده نظیر روسیه، بدون کمک دولتی (نظریه‌ی تروتسکی) از جانب کشورهای توسعه یافته‌ی فنی و اقتصادی وجود ندارد. بخشی از کنه نظریه‌ی "انقلاب پی در پی" تروتسکی، بر این ادعاست که پیشرفت واقعی اقتصاد سوسیالیستی در روسیه فقط پس از پیروزی انقلاب پرولتری در عمده‌ترین کشور اروپا امکان پذیر خواهد بود. (تروتسکی در سال ۱۹۲۲) - ادعائی که در دوره‌ی حاضر پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی را محکوم به پاسیویته هلاکت باری می‌نماید. (قراره‌های کنفرانس ۱۴) - . «  
(نقل شده از کلیات آ بار استالین - جلد ۹ - ص ۱۲۹)

استالین خاطر نشان می‌ساخت:

« تا هنگامی که احاطه‌ی سرمایه‌داری مرتفع نشده، مادام که خطر مداخله‌ی مسلحانه‌ی خارجی و کوشش برای احیاء اصول سرمایه‌داری مرتفع نشده، مادام که کشور سوسیالیستی از چنین خطری مصون نیست، نمی‌تواند از پیروزی نهائی سوسیالیسم نیز صحبتی شود. «  
(مراجعه شود به کلیات آ بار استالین - جلد ۷ - ص ۱۷ - ۱۲۰ -  
۱۲۲ - ... جلد ۸ - ص ۱۰۳ - ۲۷۵ و جلد ۱۱ صفحات ۳۲۸ - ۳۲۷ -  
۳۲۵).

« هلاک‌آمیزترین بخش دیگر نظریه‌ی تروتسکی در مورد ارزیابی وی از نقش دهقانان میانه حال بود. وی "با نقل قول یکی از نوشته‌های لنین مربوط به دوران ۱۹۰۶ که در آن لنین پیش بینی می‌نمود که امکان دارد پس از پیروزی انقلاب بورژوازی، قسمتی از دهقانان میانه حال به ضد انقلاب بپیوندند، سعی می‌کرد آن را به این صورت به کار برد که این نظریه‌ی لنین با برخورد تروتسکی به مسئله‌ی دهقانان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی مطابقت دارد، فهم این نکته دشوار نیست که تروتسکی در این جا دو چیز کاملاً متفاوت را با یک دیگر مقایسه

می نماید، تروتسکی مایل است که دهقانان میانه حال را شیئی فی نفسه -  
به عنوان چیزی پایدار و تغییر ناپذیر تلقی نماید. »  
(استالین جلد ۸ - صفحه ۳۶۱ - ۳۶۰).

تروتسکی در حقیقت فراموش می کرد که بلشویک‌ها سه برنامه‌ی مختلف در  
رابطه با توده‌های میلیونی دهقانی داشتند:

اولی - برای عصر انقلاب بورژوازی.  
دومی - برای عصر انقلاب پرولتری.  
سومی - برای دوران تحکیم بعدی حکومت شوراها.

در دوره‌ی اول برنامه‌ی بلشویک‌ها چنین بود: با دهقانان با هم - علیه تزار و  
ملاکین؛ در عین حال بی طرف نمودن بورژوازی لیبرال، برای تحقق انقلاب  
بورژوا دمکراتیک.

در دوره‌ی دوم برنامه بلشویک‌ها چنین بود:

با دهقانان فقیر با هم - علیه بورژوازی و کولاک‌ها، در عین حال بی طرف  
نمودن دهقانان میانه حال برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی. و اما بی طرف  
نمودن دهقانان میانه حال به چه معناست؟- این به مفهوم این است که آنان را تحت  
نظارت پرولتاریا در آوریم، ولی به او اعتماد نکنیم و از هر وسیله‌ای برای  
نگاهداری وی استفاده کنیم تا از دستمان در نرود.

در دوره‌ی سوم - یعنی در دوران مرحله‌ی انتقالی و ساختمان سوسیالیسم  
برنامه عبارت است از:

با دهقانان فقیر با هم - در وحدت محکم با دهقانان میانه حال - و در عین حال  
مبارزه‌ی قاطعانه علیه عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد شهری و روستائی برای  
پیروزی و تأمین ساختمان سوسیالیسم. کسی که این سه برنامه، این سه مشی مختلف  
را که انعکاس سه دوره‌ی مختلف انقلاب است با یک دیگر مخلوط نماید، هیچ  
چیزی از بلشویسم درک نکرده است."  
(مراجعه شود به کلیات آ. ار استالین - جلد ۸ - صفحه ۳۶۱).



« هم چنین تروتسکیست‌ها از این سخنان لنین که می‌گوید:  
تا هنگامی که ما در یک کشور خرده دهقانی زندگی می‌کنیم، یک  
پایه‌ی مطمئن اقتصادی در روسیه بیشتر برای سرمایه‌داری هموار است  
تا برای کمونیسم؛ انحراف چپ، یعنی تروتسکیست‌ها این نتیجه‌ی غلط را  
می‌گرفتند که این غیر ممکن است سوسیالیسم را در اتحاد جماهیر  
شوروی ساخت و بنابراین هیچ‌گاه با دهقانان نمی‌توان به توافقی رسید و  
اتحاد این دو طبقه، یعنی کارگران و دهقانان تا وقتی که انقلاب در باختر  
به کمک ما نیاید و دیکتاتوری طبقه کارگر ما را مشوق نگردد صحبت  
از ساختمان سوسیالیسم یک ایده‌ی مهجور است زیرا به غیر از این  
دیکتاتوری طبقه کارگر، یا سرنگون می‌گردد یا به انحطاط دچار  
می‌شود. »  
(استالین - جلد ۱۱ - صفحه ۲۴۱).

« این همان مشی است که دهقانان میانه حال را به سوی کولاک‌ها  
می‌کشاند، مشی که بالاخره تمام دهقانان را به سوی کولاک‌ها می‌کشاند  
و به این ترتیب کولاک‌ها نیرو می‌گرفتند و دهقانان فقیر منفرد می‌گشتند  
و به این صورت حکومت شوراهای در روستا تضعیف می‌گشت و به  
کولاک‌ها کمک می‌کرد تا دهقانان فقیر را تحت کنترل خود گیرند. »  
(استالین - جلد ۱۰ - صفحه ۲۶۴).

لازم به یاد آوری این نکته است که دهقانان میانه حال بیش از ۶۰ درصد  
تمامی دهقانان را در آن زمان در روسیه تشکیل می‌دادند، هر گونه برخورد  
عجولانه و غلط نسبت به این طبقه مساوی بود با نابودی حکومت شوراهای. این  
مشی تروتسکی یعنی قطع رابطه با دهقانان میانه حال، یعنی شروع جنگ داخلی  
در روستا و ساختن مشکلات فراوانی برای صنایع نوجوان شوراهای، که مواد خام و  
خواربار و دیگر احتیاجات خود را از روستا فراهم می‌نمود. این مشی مساوی بود  
با لرزاندن پایه‌های حکومت شوروی و بالاخره نابودی تمام ساختمان کل کشور. لذا  
اتخاذ نمودن سیاست صحیح نسبت به این طبقه در حکم حیات و ممات حکومت  
شوراهای بود. لنین می‌آموزد:

« ما می‌بایستی برخورد خود را به طبقه‌ای که موضع مشخص و  
ابتنی ندارد تعیین کنیم. پرولتاریا در مجموع خود به سوسیالیسم علاقه مند

است. بورژوازی در مجموع خود مخالف سوسیالیسم است. تعیین نمودن رابطه بین این دو طبقه آسان است. اما هنگامی که ما به بخشی مانند دهقانان میانه حال بر می‌خوریم، آن را طبقه‌ی متزلزل و دودل می‌یابیم. دهقانان میانه حال تا حدودی مالک و تا حدی زحمت کش می‌باشند. آنها قرن‌ها است که وضع خود را تحت بزرگترین مصائب و دشواری حفظ نمودند و از استمار ملاکین و سرمایه‌داران رنج می‌برد. آنها همه‌ی اینها را تحمل کرده‌اند و در عین حال صاحب ملکی هم می‌باشند. بر خورد ما به این طبقه‌ی متزلزل مشکلات عظیمی را برای ما مطرح می‌نماید. »  
(مراجعه شود به کلیات آمار لنین - جلد ۲۹ - ص ۱۸۳).

تروتسکیست‌ها اما تمامی این آموزش‌ها، هشدار باش‌ها و زنده‌باش‌های لنین را در رابطه با این طبقه نادیده می‌گرفتند، آنان هیچ گروه دیگری را در روستا جز دهقانان فقیر و کولاک‌ها نمی‌دیدند و دهقانان میانه حال که اکثراً ریت را تشکیل می‌دادند از دیده فرو گذارده و آنان را جزء کولاک‌ها به حساب می‌آوردند. وظیفه‌ی حزب در این مرحله عبارت بود از وحدت قاطعانه با دهقانان میانه حال، برای کوبیدن و از بین بردن عناصر سرمایه‌داری در روستا، یعنی کولاک‌ها. استالین می‌گوید:

« بلشویک‌ها تحت عنوان وحدت با دهقانان، هر وحدتی را منظور نداشتند، بلکه فقط وحدتی را می‌طلبیدند که بر پایه‌ی مبارزه با عناصر سرمایه‌داری دهقانی یعنی کولاک‌ها استوار باشد. »  
(مراجعه شود به کلیات آمار استالین - جلد ۱۲ - ص ۴۳).

رفیق مائوتسه دون درباره‌ی نقش خطیر دهقانان میانه حال می‌گوید:

« دهقانان میانه حال به‌طور کلی کسی را استمار نمی‌کنند، اقتصاد دهقانان میانه حال برای نیازمندی‌های خود آنها تکافو می‌کند. دهقانان میانه حال نه تنها می‌توانند در انقلاب شرکت کنند بلکه آنها هم چنین می‌توانند سوسیالیسم را هم بپذیرند. به همین جهت تمام توده‌ی دهقانان میانه حال می‌توانند متحد مطمئن پرولتاریا باشند. آنها جزء مهم نیروهای محرکه‌ی انقلاب هستند. روش دهقانان میانه حال نسبت به انقلاب یکی از

عواملی است که نقش قاطع در پیروزی یا شکست انقلاب را بازی می‌کند. »

(مراجعه شود به منتخبات آ.ار مائوتسه دون به زبان فارسی - جلد ۲ - صفحات ۴۷۹ و ۴۸۹).

بخش دیگر مشی تروتسکی عبارت بود از تحریف کامل تاریخ بلشویسم. او حزب را با سیرک اشتباه گرفته بود و به خودنمائی و نمایش و تحریف واقعیات می‌پرداخت.

تروتسکی و اپوزیسیون وی دست به تحریف انقلاب اکتبر می‌زدند و نقش تروتسکی را در این میان به عرش اعلی می‌رساندند. تروتسکی ادعا می‌نمود که گویا اک ریت کمیته‌ی مرکزی با قیام اکتبر مخالف بوده و همانا وی بود که مسئله‌ی قیام مسلحانه را تنظیم و طرح کرده بود.

« ولی درحقیقت این قطعنامه‌ی لنین بود که با اکثریت کمیته‌ی مرکزی - ده به دو مسئله قیام مسلحانه را تصویب کرد. »  
(استالین - جلد ۶ - صفحه ۳۴۰).

و گویا این که تروتسکی رهبر انقلاب اکتبر و یگانه موجد آن بوده و غیره و غیره، این شایعات به خصوص از طرف لنتسنر ناشر آثار تروتسکی پخش می‌گردید. تروتسکی خود نیز آگاهانه از روشن کردن حقایق طفره میرفت، زیرا در حقیقت خود او مبدع این جعلیات و تحریفات بود. استالین این دسیسه‌ها را افشاء نموده و می‌گوید:

« در واقع برای رهبری انقلاب اکتبر یک مرکز عملی که عبارت بودند از:

سروردلو Sverdlov - استالین - دذرژینسکی - بوبنوف - اوریتسکی انتخاب گردید. تروتسکی اصلاً برای رهبری عملی جنبش از طرف پلنوم انتخاب نگردید، تا چه رسد به نقش اصلی وی در انقلاب - در واقع چیز عجیبی در اینجا به چشم نمی‌خورد. تروتسکی نه رل بخصوصی در انقلاب بازی کرده و نه می‌توانست بکند زیرا وی اصولاً شخص تازه واردی در حزب و در دوره‌ی اکتبر بود. هر کسی که با مکانیسم حزب بلشویک آشنائی داشته باشد درک این مطلب برایش دشوار

نیست که طور دیگری نمی توانست هم باشد. فقط کافی بود که تروتسکی با اراده‌ی کمیته مرکزی مخالفت نماید، تا تمام تأییری را که می توانست در سیر حوادث داشته باشد، از وی سلب گردد. »  
(استالین - جلد ۶ - صفحه ی ۳۴۳-۳۴۲).

استالین متذکر می گشت که :

« این امر قابل تردید نیست که در عصر انقلاب اکتبر تروتسکی خوب مبارزه کرد، تروتسکی حقیقتاً خوب مبارزه کرد. ولی تروتسکی تنها کسی نبود که خوب در عصر انقلاب اکتبر مبارزه کرد. حتی اشخاصی نظیر اس ارهای چپ هم که در آن زمان در کنار بکشویک‌ها قرار داشتند خوب مبارزه کردند.  
به طور کلی باید متذکر گردم که در عصر قیام پیروزمندانه، هنگامی که دشمن منفرد گشته و قیام در حال اوج گیری می باشد، خوب رزمیدن دشوار نیست. در این لحظات حتی عقب مانده ترین اشخاص نیز قهرمان می شوند. »  
(استالین - جلد ۶ - صفحه ۳۴۴).

لنین می گوید:

« انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر تعداد بسیار زیاد و بی سابقه‌ای از افراد عامی را یک باره به جنبش کشاند. یکی از مشخصات عمده‌ی علمی و عملی و سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق العاده سریع و یک باره و ناگهانی تعداد "افراد عامی است که به شرکت فعالانه‌ی مستقل و عملی در زندگی سیاسی می پردازند. »  
(ترهای آوریل کلیات آ ار جلد ۲۴).

تروتسکی خود را قهرمان جنگ‌های داخلی می خواند و در این مورد لاف زنی را از حد گذرانده بود، ولی وی در حساس ترین لحظات جنگ داخلی در دو نبرد تعیین کننده، در دو دوره‌ی تابستان و پائیز سال ۱۹۱۹، علیه کلچاک و دنیکین، نقشه‌هایی طرح نموده بود که به نابودی ارتش سرخ و تهدید جدی شوراهای از طرف کلچاک و دنیکین منجر می شد. نقشه‌ی تروتسکی در دوره‌ی اول برای

عقب نشینی از بعضی شهرها که حکومت شوراهای را از لحاظ غله و مواد خام تأمین می نمود، از طرف کمیته‌ی مرکزی به اتفاق آراء رد شد. وی در حساس‌ترین لحظات استعفا داد، کمیته‌ی مرکزی کامنف را به جای وی گمارد. در دوره‌ی دوم نقشه‌ی استالین بار دیگر مورد تصویب کمیته‌ی مرکزی قرار گرفت، کروپسکایا همسر و هم رزم لنین می نویسد:

« هنگامی که در اوائل اکتبر دنیکیان در اورال به تعرض پرداخت. کمیته‌ی مرکزی استالین را به عنوان عضو گروه انقلابی به جبهه‌ی جنوب اعزام داشت. استالین نقشه‌ی تعرض جدیدی طرح نمود که مورد قبول کمیته‌ی مرکزی قرار گرفت. لنین کاملاً از این نقشه جانبداری کرد. مشکلات در عرض مدت کوتاهی در جبهه‌ی جنوب رو به بهبودی نهاد. »

(مراجعه شود به یادبودهای لنین - نوشته کروپسکایا - ص ۵۳۹ چاپ انگلیسی).

تروتسکیست‌ها مانند رویونیست‌های معاصر، استالین را متهم به پنهان نمودن برخی از نوشته‌های لنین که هنگام بیماری نگاشته بود می نمودند. استالین در نطق خود در پلنوم مشترک کمیته‌ی مرکزی و تفتیش کل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در اکتبر ۱۹۲۷ به این مسئله پرداخته و سیمای واقعی اپورتونیستی اتهام زنان را کاملاً افشاء می نماید. این اتهام برای نخستین بار از طرف یک "کمونیست سابق" آمریکائی به نام "ایست من" در کتاب وی موسوم به "بعد از مرگ لنین" عنوان گشت شخص اخیر رابطه‌ی خود را نیز با تروتسکی متذکر شده بود، کمیته‌ی مرکزی در همان سال ۱۹۲۴ از تروتسکی روشن شدن این جریان را می طلبد. تروتسکی رسماً طی نوشته‌ای که در روزنامه‌ی بلشویک درج گردید، رابطه‌ی خود را با "ایست من" تکذیب می نماید و در رد اتهامات "ایست من" به استدلال می پردازد و به این ترتیب تروتسکی، خود داستان پنهان داشتن نامه‌های لنین را کاملاً رد می نماید ولی تروتسکی یعنی این خداوند زد و بند و استاد پیمان شکنی و خیانت، باز نغمه‌ی قدیمی را سر داده و ادعا می نمود که کمیته‌ی مرکزی نامه‌ی لنین را که درباره‌ی استالین و خشونت وی در مقام دبیر اولی نگاشته بود، پنهان کرده است. در واقع این نامه‌ی لنین در کنگره‌ی سیزدهم حزب منعقد در ماه سال ۱۹۱۴ قرائت می گردد، ولی از آنجا که لنین تقاضای چاپ آن را ننموده بود، این نامه بنا به تصویب کنگره چاپ نمی شود. استالین در

اولین پلنوم کمیته‌ی مرکزی که پس از کنگره‌ی سیزدهم هم انعقاد یافت، تقاضا میکند که وی را از مقام دبیر اولی بر کنار نمایند. ولی تمام اعضاء کمیته‌ی مرکزی این تقاضا را رد می‌کنند و دوباره استالین را به اتفاق آراء به مقام دبیر اولی برمی‌گمارند. سال بعد نیز استالین دوباره یک چنین درخواستی می‌نماید که باز رد می‌شود.

(مراجعه شود به کلیات آثار استالین - جلد ۱۰ - ص ۱۸۱-۱۸۰).

لازم به یاد آوریست که در پلنوم کمیته‌ی مرکزی در سال ۱۹۲۶ تصمیم گرفته می‌شود که از کنگره‌ی بعدی یعنی کنگره‌ی پانزدهم حزب، اجازه‌ی چاپ این نامه‌ها گرفته شود.

این اتهامات تروتسکی و رویونیست‌های معاصر نمی‌گیرد و به هیچ وجه هم نمی‌گیرد. اپوزیسیون، کمینترن و کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک را متهم به خیانت به انقلاب چین می‌نمود و مشی کمینترن را تخطئه میکرد. استالین در نطق خود در کنگره‌ی پانزدهم حزب می‌گوید:

« لنین فرق مابین کشورهای امپریالیستی و ستمکش را به عنوان مبداء حرکت خود می‌گرفت و با گرفتن این اختلاف و این مبداء حرکت وی بین سیاست کمونیست‌ها در کشورهای امپریالیستی و کمونیست‌ها در کشورهای مستعمره تفاوت می‌گذارد. لنین در زمان جنگ اظهار می‌نمود که ایده‌ی دفاع از میهن در کشورهای امپریالیستی ضد انقلابی و غیر قابل قبول است، ولی در کشورهای ستمکش این ایده قابل قبول و مجاز است زیرا این وسیله‌ای برای مبارزه به خاطر آزادی در این کشورها است و به مبارزه علیه امپریالیسم منجر می‌شود. به خاطر همین امر بود که لنین امکان وحدت را در پله‌ی معینی و برای دوره‌ی معینی برای به وجود آوردن یک جبهه با بورژوازی ملی در این کشورها، تا موقعی که بورژوازی علیه امپریالیسم مبارزه می‌کند و مانع تربیت کارگران و دهقانان فقیر از جانب کمونیست‌ها و بار آوردن آنان با روحیه‌ی کمونیستی نمی‌گردد. مسلم فرض نمود.

گناه اپوزیسیون در این جاست که این مشی لنین را کاملاً نادیده می‌گیرد و بدین ترتیب به جانب انترناسیونال دوم که اقتضای پشتیبانی جنگ‌های انقلابی را که به وسیله‌ی کشورهای مستعمره انجام می‌گیرد،

رد نماید، می لغزد. این مطلب تمام بدبختی را که گریبان گیر اپوزیسیون ما در این مسئله گشت درباره‌ی انقلاب چین حکایت می کند. »  
(مراجعه شود به کلیات آثار استالین - جلد ۱۰ - ص ۳۵۳)

تروتسکی به اعضاء جوان حزب که از شخصیت وی آگاهی نداشتند از در تملق و چاپلوسی برآمده تا آنان را به سوی خویش بکشاند و بدین ترتیب در حزب برای خود مشتری جمع نماید. او برای جلب بچه محصل‌ها در نامه خطاب به آنان، آنان را "دقیق‌ترین هواسنج حزب" می نامید و در عین حال اظهاراتی را راجع به تغییر ماهیت حزب بلشویک و رهبری آن می نمود. وی با اشاره به پیشوایان انترناسیونال دوم، با لحن پست و رذیلانه‌ای کنایه میزد که رهبران بلشویک نیز به راه پیشوایان انترناسیونال دوم افتاده‌اند. تروتسکی با جنجال و هیاهو درباره‌ی تغییر ماهیت حزب کوشش در پوشاندن چهره‌ی واقعی اپورتونیستی خویش داشت. لنین با اشاره به این تاکتیک‌های مودیانه‌ی تروتسکی می گوید:

« ولی آیا این خیلی مبتذل نیست، آیا این سلاح از زرادخانه‌ی آن دورانی گرفته نشده که تروتسکی در مقابل دانش آموزان جلوه می فروخت؟. »  
(مراجعه شود به انتخابات لنین به زبان فارسی - جلد اول قسمت ۲ - ص ۳۱۱).

تروتسکیست‌ها با این ادعا یعنی انحطاط رهبری حزب و چه در اظهاریه‌های دیگر مبنی بر عدم پیروزی ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد، حزب را دعوت به مبادعه می کردند. حزب بلشویک با وجود این که سرگرم مسائل اقتصادی بود این دعوت را مانند دفعات قبل پذیرفت. مباحثه تمام بدنه‌ی حزب را فراگرفت، ولی مبادعه به اپوزیسیون کمک ننمود، برعکس آنان را کاملاً رسوا ساخت، اما اینان از کارشکنی خود دست برنداشتند. تروتسکی در کتاب خود موسوم به "درس‌های اکتبر" سعی در جانشین کردن لنینیسم با تروتسکیسم را داشت و دست به تحریف کامل تاریخ بلشویسم زده بود. استالین کوشش مذبحانه‌ی تروتسکی را برای تبدیل لنینیسم به تروتسکیسم افشاء نموده و خاطر نشان ساخت که:

« وظیفه‌ی حزب در این مرحله عبارت است از دفن تروتسکیسم به مابه‌ی یک جریان مسلکی. »

(مراجعه شود به کلیات آ. ا. استالین - جلد ۶ - ص ۳۷۳).

خلاصه آن که اپوزیسیون هر بار مفتضح‌تر و رسواتر از مباداتی که به حزب در گرانبهاترین لحظات تحمیل می‌نمود بیرون می‌آمدند و هر بار وعده‌ی وفاداری به قرارهای حزب و انضباط آن را می‌دادند، ولی با وجود این، دسته‌بندی عملاً باقی می‌ماند. اپوزیسیون زمینه‌ی ایدئولوژی جدیدی موسوم به "زمینه‌ی ایدئولوژی ۸۳ نفر" ترتیب داده و از کمیته‌ی مرکزی خواستار مجدد مبادعه گشتند. در اکتبر سال ۱۹۲۷ حزب باب مبادعه‌ی جدیدی را مفتوح نمود. نتایج این مبادعه برای اپوزیسیون رقت‌آور بود. ۷۲۴ هزار تن از اعضای حزب بر له سیاست کمیته‌ی مرکزی رأی دادند، در صورتی که بر له دسته‌بندی تروتسکیستها فقط چهار هزار تن، یعنی از یک درصد هم کمتر. اپوزیسیون به کلی در هم شکسته شد. تروتسکیستها با وجود این در ۷ نوامبر ۱۹۲۷ به خیابان‌ها ریخته و در جار و جنجال خود مسلحانه به جشن با شکوه اکتبر که در آن روز از طرف زحمتکشان شوروی برگزار می‌گردید، حمله بردند. دیگر جای شبهه باقی نمانده بود که اپوزیسیون در لجن‌زار ضد شوروی فرو رفته است. در کنگره‌ی ۱۵ حزب در نوامبر سال ۱۹۲۷ رهبران اپوزیسیون یعنی تروتسکی، زینویف، کامنف، و دیگران را از کمیته‌ی مرکزی به اتفاق آراء از حزب اخراج نمود. (مراجعه شود به تاریخ مختصر ح. ک. ا. ج. ش. (ب) فصل دهم).

استالین می‌نویسد:

« قسمتی از تروتسکیستها همان طور که می‌دانیم با تروتسکیسم قطع رابطه کرده و در اظهاریه‌های بی‌شماری که از طرف نمایندگان آنان داده شد مشی صحیح حزب بلشویک را تأکید نمودند و خصلت ضد انقلابی تروتسکیسم را متذکر شدند. قسمتی دیگر از تروتسکیستها در واقع به ضد انقلابیون نمونه‌وار خرده بورژوازی انحطاط یافتند و خلاصه آن که به دفتر اطلاعاتی مطبوعات سرمایه‌داری در مورد مسائلی که مربوط به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی است مبدل شدند. »

(مراجعه شود به کلیات آ. ا. استالین - جلد ۱۲ - ص ۳۵۳).



و اما صفات مشخصه‌ی تروتسکیسم کدام است؟ - استالین به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد:

« صفات مشخصه‌ی تروتسکیسم در سه چیز است:

۱- انکار امکان ساختمان سوسیالیسم به کمک کارگران و دهقانان در روسیه شوروی. این به چه معناست؟ - بدین معنی که اگر انقلاب پیروزمند جهانی به ما در آینده کمک نکند، می‌بایست خود را تسلیم بورژوازی کرده، راه را برای بورژوازی دمکرات باز نماییم. به این ترتیب ما در اینجا با انکار بورژوائی امکان ساختمان سوسیالیسم در کشور خود روبرو هستیم که با جمله بافی‌های انقلابی درباره‌ی انقلاب جهانی، ساختمان کامل سوسیالیسم را در کشورمان نفی می‌کند.

۲- دومین صفت مشخصه‌ی تروتسکیسم عبارت است از انکار امکان کشیدن توده‌های وسیع دهقانی برای کار ساختمان سوسیالیستی در روستا. این به چه معناست؟ - بدین معنی است که طبقه‌ی کارگر قادر نیست دهقانان را در کار انتقال اقتصاد پراکنده و انفرادی آنان، به مشی تعاونی و روستائی هدایت نماید. یعنی اگر پیروزی انقلاب جهانی در آینده‌ی نزدیک به کمک طبقه‌ی کارگر نیاید، دهقانان سیستم قدیمی بورژوازی را احیاء می‌کنند. بدین ترتیب ما در اینجا با انکار قدرت و امکان دیکتاتوری پرولتاریا برای رهبری نمودن دهقانان به سوی سوسیالیسم، به وسیله‌ی پوششی زیر ماسک جمله بافی‌های انقلابی درباره‌ی پیروزی انقلاب جهانی روبرو هستیم.

۳- انکار لزوم انضباط در حزب، شناسائی آزادی برای گروه‌های فراقسیونی در حزب، شناسایی لزوم تشکیل یک حزب تروتسکیستی، به عقیده تروتسکیسم، حزب بلشویک نمی‌بایست یک حزب واحد، متحد و رزمنده باشد، بلکه مجموعه‌ای است از گروه‌ها و فراقسیون‌ها که هر کدام مرکز خود، انضباط خود و ارگان خود را دارا می‌باشند....»  
(استالین - جلد ۱۲ صفحات ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷).

استالین درباره‌ی ریشه‌ی اجتماعی و طبقاتی اپوزیسیون می نویسد:

« سؤال خواهید کرد چگونه یک چنین اپوزیسیونی توانست در میان ما پدید آید؟ ریشه‌های اجتماعی آن از کجا سرچشمه می گیرد؟ - من بر آنم که پایه‌های اجتماعی اپوزیسیون در حقیقت نابودی قشرهای خرده بورژوازی شهری، در این حقیقت که این اقشار از دیکتاتوری پرولتاریا ناراضی می باشند، در این که این اقشار سعی در تغییر رژیم در جهت بهبود ایجاد دموکراسی بورژوازی دارند، نهفته است.

قبلا متذکر شدم که نتیجه‌ی پیشرفت ما، به عنوان نتیجه‌ی رشد صنایع، به عنوان نتیجه‌ی رشد مهم نسبی شکل اقتصادی سوسیالیستی، قشری از خرده بورژوازی بویژه خرده بورژوازی شهری را در حال اضمحلال و نابودی قرار می دهد. اپوزیسیون نق و نق این اقشار و نارضایتی آنان را از رژیم دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا منعکس می سازد. چنین است ریشه‌های اجتماعی اپوزیسیون. »  
(مراجعه شود به کلیات آ. ار استالین - جلد ۱۰ - ص ۳۵۶).

یک ضرب المثل روسی می گوید:

« سگها پارس می کنند، ولی قافله می گذرد. »

تروتسکیست‌ها و رویزیونیست‌های معاصر در شمار چنین پارس کنندگانی می باشند، علیرغم تمام این تحریفات و لجن پراکنی‌های تروتسکیست‌ها و رویزیونیست‌های معاصر لکوموتیو انقلاب پیروزمندانه‌ی پرولتری، تمام سنگینی خود را روی لاشه‌ی این جریانات ضد مارکسیستی گذاشته و خواهد گذاشت. در حالی که زوزه‌ی اینان در میان غرش رعدهای انقلاب پرولتری به سرعت محو می گردد.

زنده باد آموزش مارکس - انگلس - لنین - استالین و اندیشه‌های مائو تسه دون در راه رهائی خلق‌های جهان از یوغ ارتجاع و امپریالیسم.

